

خیلواکی



استقلال

www.esteglaal.net

انارگل خوستی

دوشنبه ۲۱ اپریل ۲۰۲۵

هر چه با ما کرد، آن آشنا کرد

نیم قرن است که افغانستان و ملت افغان در آتش می سوزد، هر کس به اندازه توان خود می کوشد این اوضاع تحمیل شده بالای ملت با شهادت افغان را تحلیل و تجزیه نماید. اما و مگر چیزیکه عیان است همین است که ما هرگز نمی توانیم آفتاب را به دو انگشت پنهان نمائیم.

اول شروع می کنیم از دوران به اصطلاح دهه دموکراسی اعلیحضرت همایونی محمد ظاهر شاه، که احزاب افراطی چپ و راست به فعالیت های تخریبی خود شروع نمودند و دم (یا هم دم) شان گرفته نشد. بدین معنی که حزب نادمواتیک خلق و پرچم در زیر سایه برادر بزرگ شان تهداب گذاری شدند و در سلول های زیر زمینی سفارت روسیه تحت نظر مستقیم کی.جی.بی، درس وطن فروشی و خیانت آموختند و آب از آب تکان نخورد. در پهلوی آن حزب اخوان المسلمین تحت رهبری گلبدین- برهان الدین و انواع و اقسام چهره های دیگر منجمله احمد شاه مسعود که باز هم منشئه افغانی نداشتند و ریشه آنها برمیگردید به بیگانگان.

بدین منوال میتوان از یکی دو حزب چپ و راست دیگر که به هیچ وجه نمیتوان ریشه و طندوستی و وطن پرستی در آنها سراغ کرد، ایجاد شدند.

پادشاه باوجودیکه قانون احزاب از پارلمان رای مثبت بدست آورد، نخواست آن را توشیع کند تا در فضای آزاد و دموکراتیک احزاب دیگر مخالف این احزاب، که ریشه بیگانه داشتند رشد کنند و توازن برقرار گردد.

برعکس سران حزب کمونیستی خلق - پرچم را در دربار می پذیرفت و برای شان زمینه مساعد بود تا اسپ خود را طبق دلخواه خود شان و بادران روسی شان بدوانند و آب از آب تکان نخورد.

زیرا دولت آن وقت دهه دموکراسی حاضر نبود که همسایه شمالی افغانستان را خفه بسازد، زیرا می ترسید که این خرس شمال پنجه قوی دارد و نشود که افغانستان را بلع کند.

باز هم سوال پیدا می شود که چرا ریاست استخبارات آنوقت که بسیار فعال بود و قرار معلوم همه مردم تنها از شنیدن نام ریاست ضبط احوالات می ترسیدند، چرا نمی توانست و یا اینکه به امر دولت نتوانست، از جاسوسان ارگ نشین که همانا سران خلق و پرچم بودند، و به گمان اغلب از دید و بازدید های شان با اعضای سفارت روسیه شوروی با خبر بود، و از جانب دیگر از منحرف ساختن یک تعداد از جوانانیکه برای شان باغ های سبز و سرخ نشان داده می شد که با چشیدن مزه بی بند و باری، از راه وطن و وطن دوستی منحرف شدند و به حزب منحوس و وطن فروش (دیموکراتیک خلق) پیوستند، جلوگیری نکرد.

به همه حال با این حاشیه روی می خواهم یاد آور این باشم که آب از بالا گل آلود بود، و زمینه ساز رشد خلقی و پرچمی شد که آزادانه از بادران شوروی شان درس خیانت و وطنفروشی را بیاموزند که بسیار خوب هم آموختند.

پس گفته می توانیم که سر آغاز بدبختی افغانستان و ملت افغان از همین جا شروع می شود که همسایه شمالی به کمک یک تعداد بنام افغان، به وطن خیانت نمودند و آن را به بادران روسی خود فروختند و هنوز هم که هنوز است بدون کوچکترین ملامتی وجدان و شرم بعضی شان از روسیه و پوتین آدمخوار قهرمان می سازند که شرم و ننگ شان باد.

دیده می شود که اولین ضربه را همسایه شمال زد، اما مقصر اصلی اعضای حزب منحوس و ناکام خلق و پرچم بودند و هستند هنوز. انشاءالله و رحمن خداوند همه شان را که در دامان غرب، غربی که در مظاهرات بر ضدش گلو پاره می کردند، بدون کوچکترین ندامت وجدانی و شرم لمیده اند، اما این ها را بادران شان بی ننگ تربیه نموده است.

همسایه شرقی، شمال شرقی و جنوب شرقی که پاکستان است از بدو تأسیس تهدایش کج گذاشته شد چون برای موجودیتش باید خطه از خاک افغانستان گرفته می شد. اما این موضوع را کنار گذاشته و به اصل موضوع می پردازم.

وقتی وطن اشغال شد و مقاومت سرسخت در مقابل شوروی و نوکران حلقه بگوش شان آغاز شد، جنگ بیداد میکرد و ملت افغان آواره شده و به پاکستان (و ایران) سرازیر شدند، که نباید فراموش کنیم و منکر

آن باشیم که پاکستان به حیث یک پایگاه عقبی برای مبارزان راه آزادی حیاتی بود، از اینکه باز هم گلبدین، برهان الدین، حضرت، نقیب، سیاف و بد و بلای دیگر که در ظاهر مقاومت را رهبری می کردند و در باطن با دزد که همانا مقامات پاکستانی و ایرانی بود، دهن جوال را گرفته بودند و مقاومت را به بیراهه بردند و جنگ های داخلی و چندین چیز دیگر توسط شان شعله ور شد، باز هم گناه برمی گیرد به خود افغان ها که همانا (رهبران احزاب یا جنگ سالاران) بودند که دمار از روزگار مردم بدر آوردند.

باید فراموش نشود که افغان های پناهنده در پاکستان قبل از رسیدن طالبان زندگی شان بصورت نسبی آزاد بود، کار می کردند و کار خلق می کردند و در عبور و مرور شان محدودیت های زیادی دیده نمی شد. اطفال به مکاتب می رفتند و دروازه پوهنتون ها بروی شان باز بود، متأسفانه بعد از سال ۲۰۰۲ و سرازیر شدن پول امریکا و ممالک غربی و غیره باز هم دیدیم که همان جنگ سالاران و اعمال وابسته به آن ها از ممالک غربی سرازیر شدند برای ملت افغان بدبختی و بیچارگی، فقر و مصیبت به ارمغان آوردند. در همان وقت به بسیار خوبی توسط پول های که برای ملت افغان داده شد، برای تمام افغان های که به پاکستان و ایران مهاجر شده بودند سرپناه ساخته می شد و آبرومندانه به وطن خود شان برگشتانده می شدند، که نشدند.

حالا می بینیم که بدون کوچکترین ندامت وجدانی تاخت و تاز می کنند بالای پاکستانی ها، و این تاخت و تاز مخصوصاً توسط اشخاصیکه این بلا ها را بالای ما آوردند، این طرف و آن طرف به راه انداخته می شود، به عوض اینکه سر در گریبان کنند و بگویند، چه بدی ها را جهت خوش خدمتی به شوروی بالای ملت مبارز و باشهامت افغان آوردیم.

اکنون ظلم پاکستان به صفت یک کشور مسلمان و کشوری که از پول دوره جهاد به آبادی رسید نابخشودنی است. دلیل ظلم پاکستان بالای مهاجران هم بسیار واضح می باشد، پاکستان فکر می کرد که با سر قدرت شدن طالبان بالای افغانستان دست باز می داشته باشد، اما آنطور که آنها می خواستند، نشد. زیرا طالبان برعکس حزب ناکام خلق و پرچم و جنگ سالاران بی مروت، وطن دوست هستند و خاک افغانستان برای شان عزیز است، مانند باند های خلق و پرچم، شورای نظار و اتحاد شمال خاک پاک وطن را به شاخی باد نمی کنند.

از طرف دیگر طالبان مصروف مهار کردن آب های افغانستان شدند که فغان پاکستانی ها و ایرانی ها به آسمان رسیده است و دلیل بزرگ برای بدرفتاری پاکستان فقط محروم شدن از منافع شان است و

آرزوی شان که افغانستان همیشه گاو شیری برای شان باشد به یأس مبدل شد و برخلاف تمام نورم های بین المللی دست و آستین برزده و شروع نمودند به آزار و اذیت مهاجران افغان.

خدا دولت فعلی را کمک کند که بتواند به داد مهاجران عودت کننده برسد، اما متأسفانه با قطع شدن کمک ها دولت فعلی با مشکلات زیادی روبرو است.

همسایه غربی افغانستان، فقط در فکر از بین بردن هویت ملی، افغانها است. رویه که این کشور هم زبان و هم دین در طول سالهای متمادی با مهاجران افغان در پیش گرفته است نابخشودنی است. در این جا هم دیده می شود که رهبران هزاره و اهل تشیع که در خدمت ایران قرار داشتند از هیچ نوع خیانت در حق کشور برای خوش خدمتی به حامی شان دریغ نکردند. باز هم بر می گردد به آن های که برای رضای ولی نعمت شان از خیانت به وطن و ملت افغان دریغ نکردند.

از ماست که پر ماست